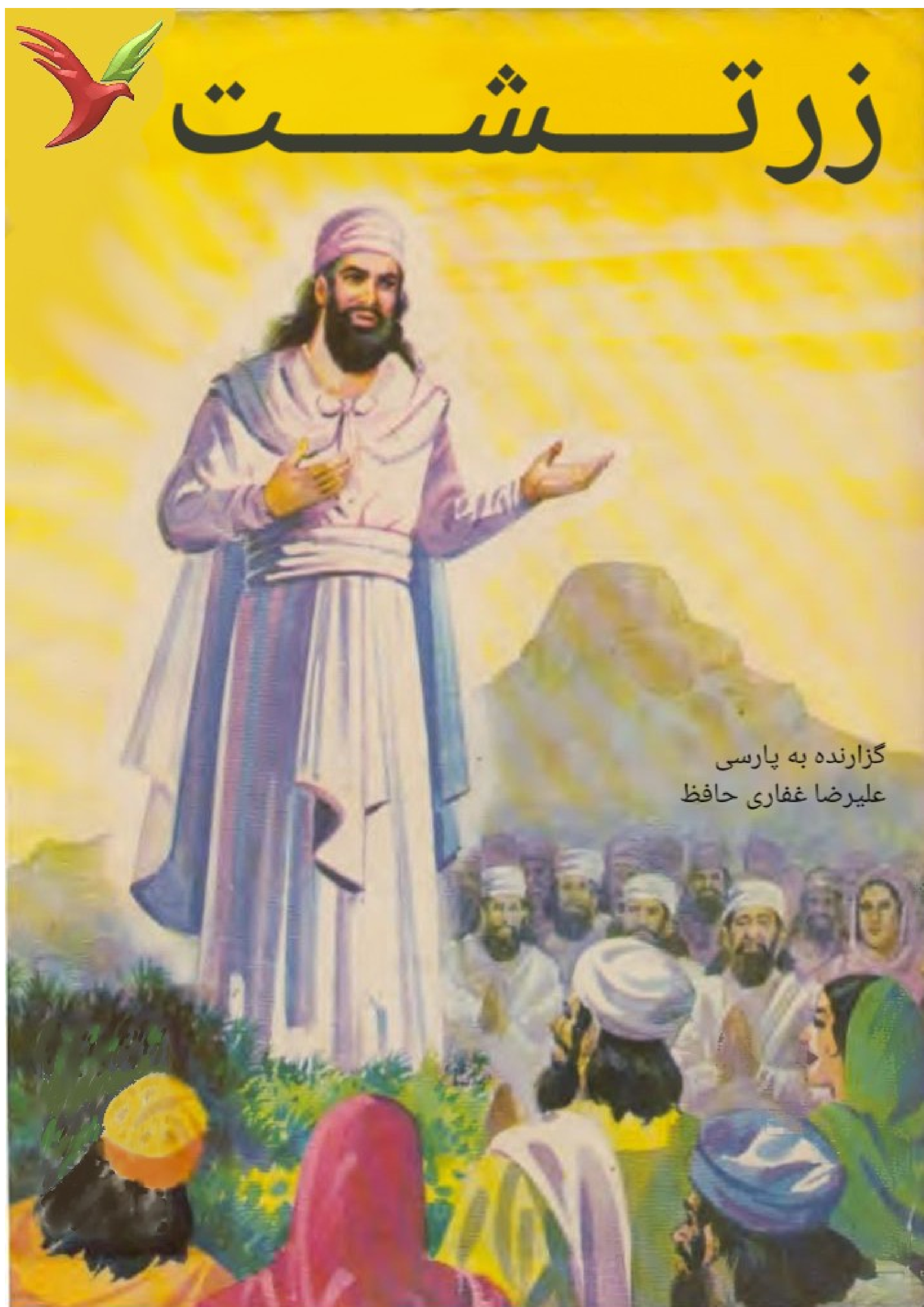

زرتشت
گزارنده به پارسی
علیرضا غفاری حافظ

زرتشت نام پیامبر پارسیان است آنگونه که در اوستا، دیرینه‌ترین نامه مینوی آنها هست در نوشته‌های پسین این نام به صورت 'Zartusht ،Zardosht' پدیدار می‌شود. در نوشته‌های یونان باستان نام پیامبر به گونه‌های دیگر دیده می‌شود، اما رواگ‌ترین آن‌ها "زرتشت" است که در انگلیسی و دیگر زبان‌های اروپایی به‌کار برده می‌شود.

زرتشت آیین خود را در دوران باستان، در پوسته‌های پیش از تاریخ می‌پیچید و فراخوان می‌داد. بنابراین تاریخچه زندگی وی به اندازه بسنده شناخته نشده است. اما نامه‌های زرتشتی، داستان زندگی پیامبر را نگه داشته است؛ آنگونه که در پایانه نوشته‌های سده نهم نوشته شده است. این نوشته‌ها روشن است که بر بن‌مایه نامه‌های کهن‌تر است.

داستان زندگی پیامبر که در این کتابچه آورده شده از گزارش‌های پیشین گرفته شده است.

آیینی که زرتشت فراخوان می‌کرد، بر بُن اوستا، "آرتا" است - که بیانگر راستی است. 'درستی، داد، داد کیهانی خدایی'. این‌گونه به زبان ساده بیان شده است: Humata hukhta hvarshta - "منش نیک". "گویش نیک"، "کنش نیک". فرمایه دادگری خدایی این است: بدی با کنشگرانِ بدی و یاری به کنشگرانِ نیکی.

شوربختانه، بسیاری از پیروان کردار نیک، پس از برافتادن شاهنشاهی ساسانیان در میانه‌های سده ۷، در ایران کاهش یافت و برخی از آنها ایران را بدرود گفتند و به هند رفتند. اینک شاید آمار پارسیان جهان، این‌گونه برآورد شود: ۱۳۰۰۰۰ کَس؛ دربردارنده حدود ۱۰۱۰۰۰ کَس در هند، حدود ۱۸۰۰۰ کَس در ایران، حدود ۶۰۰۰ کَس در پاکستان و حدود ۵۰۰۰ کَس در اروپا. آمریکا و دیگر جاهای جهان.

H. K. Mirza

برگردان پارسی نامه "زرتشت" را به همه جویندگان راه راستی و دوستداران درستی و دوستی پیشکش می‌کنیم. چشم‌به‌راه دیدگاه‌ها و رای‌های شما در این باره هستیم.

در گذاردن این نامه، بر آن بوده‌ایم که واژگان پارسی سره را به کار بریم. از آن رو، شاید برخی واژگان نو در آن راه یافته باشند. چنانچه نگرشی درباره این واژه‌ها دارید، آن را به ما بازنمایانید.

با سپاس

علیرضا غفاری حافظ

OUR NEXT TITLE : THE LORD OF LANKA



گزارنده به پارسی: علیرضا غفاری حافظ
پخش: کتابخانه ایرانشناسی
bahmaniranfar79@gmail.com

Printed by H.K. Nasta at IBH Printers, Marol Naka, Mathuradas Vissanji Road, Andheri East, Bombay 59. Published by H. G. Mirchandani, trustee, IBH Education Trust, 12H Dilamal Park, 223 Cuffe Parade, Bombay 5.

Editor: Anant Pai Retold by: Bachi Karkaria Artwork: Ram Waeerker


زرتشت
آنان که در زمانه اهریمنی در ایران
باستان بودند.


در آن زمان در شهر 'رگ' فرَهیمورو و دخترش دوغدو می‌زیستند.
بله، این درخشندگی به فال بد است. او را بیرون بیاندازید.
دختر خود را راهی کن فرَهیمورو؛ او خوشایند 'دیو' است.


ای اهورامزدا، برای ما یک رهاینده بفرست؛ بگذار گذشته باشکوه، دوباره به زمین بازگردد.


آه پدر، بگذار من با تو بمانم؛ چه کسی هنگام پیری‌ات تو را پاس خواهد داشت؟
نه فرزند؛ ما نباید تنها به خود بیاندیشیم. دوست خوب من پایتَزسپ، در بیرون منتظر است.


ای فرزندم، ما باید دستور 'فرزانگان' را گوش کنیم؛ اما نمی‌توانم تاب آورم که تو باید از این خانه بروی!


پس از چیرگی بر اندوه، هر دو نفر پدرو دختر، برای اندکی خاموش شدند.
نگهبان خود باش ای پدر؛ مرا هم فراموش مکن.
ای اهورامزدا، فرزند مرا نگاهبان باش


هنگامی که دوغدوَ به خانه پایترسپ رسید.
خوش آمدی ای دوغدوَ، دختر دوست خوبم. اینک، اینجا خانه توست!


این پوروشاسپ است؛ آرزوی پدر شما بود که شما با او پیمان زناشویی بندید.
چه مرد خوش‌سیمایی! من باید برای همسری‌اش، به خود ببالم!
چه دختر دوست‌داشتنی‌یی! و من چه بسیار نیک‌بختم!


آن‌ها به زودی پیمان بستند. چند ماه بعد، دوغدو باردار شد. یک شب ...






بامداد روز پسین ...
من خواب ترسناکی داشتم!
دلبرم، به گمانم تو ترسیده‌ای! چه دشواری‌یی پیش آمده است؟


پوروشاسپ، همان روز برای یاری به پیش مردان فرزانه رفت.
به من بگویید که دریافته‌ی این رویا چیست؟!
ای پوروشاسپ، شما مردی خجسته هستید و پسر شما، مردی بزرگ خواهد شد.
او پیامبر خدا خواهد بود و دین مهر و داد را به جهانیان خواهد آموخت.
اما او دچار رنج خواهد شد و مردان بداندیش، در پی نابودی او و دین او خواهند بود.


دوراسروب، بزرگ جادوگران که به راستی یک دروغ‌گر بود، می‌دانست که زرتشت گزندی بر همه نیروهای اهریمن است.
کودک نباید بزرگ شود. او باید کشته شود!


سرانجام، در یک روز بهاری، زرتشت زاده شد.
بیایید با زرتشت سخن بگوییم. شگفت‌آور است که او هنگام به دنیاآمدن، برجای گریستن، می‌خندید


بنابراین، کودک یک روز ربوده شد و ...






!?




یک‌بار دیگر، کودک نجات یافت


دوراسروب در نخستین کوشش خود ناکام ماند و بر
آن شد که دوباره تلاش کند.


با این‌حال، مرد بدکار نتوانست شکست خود را بپذیرد. او دگرباره کودک را به جنگل برد.


ولی گرگ‌ها هنگامی که کودک فرهمند را دیدند، دوری گزیدند.


اینک، تو دیگر نمی‌توانی فرار کنی. گرگ‌ها تو را تکه تکه می‌کنند.


دوراسروب با خشم دیده می‌شود.
تو را می‌سوزانمت تا بمیری!




اما آتش، به بستری از گل‌سرخ‌های خوشبو دگرگون شد.


فرزند گرامی‌ام، چگونه به اینجا آمده‌ای؟ من از نگرانی مُردم!


یک‌سال پس از آن، زرتشت بیمار شد.
آه، برای کودک من چه روی خواهد داد؟
من او را پیش دوراسروب خواهم برد، او کودک ما را خوب خواهد کرد.


بی‌درنگ به پیش دوراسروب آمد.
کیا، کودک من بیمار است. می‌توانید یاری‌ام کنید؟


نگران نباش؛ من امشب برای او یک درمان خواهم فرستاد.


زهرهای من هرگز ناکارآمد نمی‌شوند. ببینیم زرتشت چگونه از چنگال‌های من می‌رهد!


تو پسر سرکشی هستی و دارو را ریختی! اما چه شده؟ تب تو پایین آمده!


همان شب
این داروست کیا
سپاسگزارم، من آن را بی‌درنگ به کودک خواهم داد


زرتشت، باهوش‌ترین شاگرد برزین برای همیشه بود.
تو خوب بوده‌ای زرتشت؛ من به داشتن تو می‌بالم.


زرتشت به زودی بالید و پسری برومند، باهوش و برازنده شد
مرد جوان، هنگام آن است که آموزش را آغاز کنی. 'بُرزین کورس' تو را خواهد آموخت.


چون هنگامی که آن را
در بر می‌کنم، سهش
استواری می‌یابم.
تنها کمربند من؟!
چرا؟!


روزی پوروشاپ پیر پیش او آمد.
زرتشت، از من چه چشم‌داشت داری؟
کمربند شما ای
پدر!


زرتشت به سادگی زیست و زندگی خود را برای
رسیدگی به تهی‌دستان، بیماران و نیازمندان گذراند.


... بنابراین، پیروزی نیروهای خدایی در
برابر دیوان به‌بایست است.
آیا رویای دوغدوَ درست
است؟! آیا پسر من بنیانگذار
یک دین نو خواهد بود؟


او با همه توانش، هر روز خدا
را نیایش می‌کرد.


او به‌ویژه با حیوانات زبان‌بسته مهربان بود.


آرام باش زرتشت، تو نادان و
ناارجمند هستی.
با دشنام به من، تنها خود
را نشان می‌دهی ای
براتروکرش!
(Bratrokresh)


پوروشاسب، یک روز، همزمان از دوراسروب
و براتروکرش در خانه‌اش میزبانی کرد.
پدر، اینجا با جادوگران چه می‌خواهی
بگویی؟ آیا این انجام آیین دیوان است؟!


زرتشت، خانه را در جستجوی راستی رها کرد.


آری، او به آسانی راستی را به دروغ‌گران جادوگر بیان کرد و آن‌ها را در جای خود نشاند.
بله، این پسر رشد می‌کند تا یک مرد بزرگ شود.


در راه، او باید از پهنای رودخانه آبهی می‌گذشت. جایی که نه پلی وجود داشت و نه قایقی؛ ولی ...


آنگاه به رودخانه دیگری به نام دائیتی آمد.


او از راستی زمین و پژوهیدن اسرار زیست‌بوم شگفت‌زده شد.


وی آغاز به گذار از آن کرد.


آب به زانوی وی رسید.


... سپس به سینه وی


... و به گردنش، اما نه فراتر


آنگاه که به دیگرسوی رود رسید، بیرون ایستاد و
تنش با پرتو نوینی می‌درخشید.
این فرگرد شگفت‌انگیز نشان می‌دهد که دین نوین زرتشت پدیدار شده
است و در چهار بار به همه جهان فراگیر خواهد شد.


چشمانت را ببند!


بهمن (ایزد اندیشه نیک) در پیشگاه او ایستاد ...
ای زرتشت، به چه می‌نگری؟!
به خواست خدا. تو ای بهمن، می‌توانی یاری‌ام کنی؟


من می‌خواهم ای سرورم. ولی مرا نشانی ده
هر چیز درخشانی نشان خداست. آتش که همه بدی‌ها را می‌سوزاند و هرگز آلوده نمی‌شود.


من اهورامزدا هستم. مرد دادگر کسی است که راستگو و نیک‌اندیش است. او همه خواست‌های مرا ارج می‌نهد، کرنش می‌کند و آن‌ها را می‌پاید. او مردی‌ست که من او را فرهمند می‌کنم. به پیش زرتشت رو و پیغام مرا بگذار.
آنها هنوز باز هستند.



می‌خواهم به همه مردمان جهان آیین نوین را آموزش دهم: هومَت (اندیشه نیک)، هوخت (گفتار نیک)، هوَرشت (کردار نیک).
Humata, Hukhta, Hvareshta
زرتشت خواست به پیش مردم خود بازگردد.



با سِپنتا (... مَینیو: نیک اندیشی) که نیکخواه درون شماست، انگرَ مَینیو (دیو بداندیشی) را نابود کنید.



به من گوش فرادهید برادران، این تصمیم شماست که بین راه خدا و راه اهریمن، یکی را برگزینید.



بدی را از دل و سر خود بیرون کنید و خانه خدا کنید. خدا در آسمان‌ها بر تخت زرین ننشسته است. او در دل شما زندگی می‌کند.



نیکی همیشه پاداش می‌گیرد و بدی هرگز نمی‌تواند از کیفر رهایی یابد. این پیام اهورامزدا است.



فرجود: شگفت‌کاری‌های پیامبران


این اوستا است؛
نامه ورجاوند خدا!


او می‌گوید که
زرتشت است.
زرتشت؟!
آیا اوست؟ او
نمی‌تواند باشد!
بگذارید این‌بار
بیاید.


بامداد روز پسین
درود بر شما! بیرون
از اینجا، کسی هست
که می‌خواهد
شما را ببیند.
نام او چیست؟


ای گشتاسپ شاه بزرگ،
پروردگارم تو را بپاید با
فرزانگی، نیرو و زیست‌سال
دراز!


زرتشت همه پرسش‌های آنان را درباره خدا، آسمان و زمین پاسخ داد. او بدان‌ها چیزهایی را گفت که پیش از آن، هیچ کسی نگفته بود.
هیچ کس ساده‌ای نمی‌تواند این دانش را داشته باشد. مگر اینکه از سوی خدا بدو رسیده باشد.
او پرسش‌های دشوار ما را پاسخ گفت.


بسیار خوب؛ درود بر شما
تو اگر پاسخ این خردمندان را بدهی، من سخنان تو را باور خواهم کرد.


شاه گشتاسپ، تو بایست به آموزه‌های اوستا پایبند باشی.
بله؛ اما نخست مرا یک فرجود بنمای.


بیا زرتشت؛ تو جایگاه ارجمندی نزد من خواهی داشت. بیا و کنارم بنشین.


مرا ده و هر بامداد نزد من آی و از آموزه‌های آن، مرا گوی.
این اوستا، بزرگترین فرجود است. در آیین من، فرجود دیگری نیست.


ما باید از دست او رهایی یابیم. بیایید او را بکشیم.
نه، اگر پادشاه آگاه شود، سر خود را از دست می‌دهیم. من برنامه بهتری دارم.


کلانتران به جایگاه ویژه زرتشت رشک می‌بردند.
پادشاه به همه سخنان او گوش فرامی‌دهد
پادشاه به زرتشت خانه‌ای در کنار کاخ داده است.


امیدوارم چیزی را فروگذار نکرده باشیم.


بشتاب، من نمی‌خواهم آزار ببینم.
سپس آن‌ها خانه زرتشت را بازدید کردند و ...
آن‌ها را در سرای وی بگذاریم.


روز پسین ...
گشتاسب، ای پادشاه نژاده، خردمند و سترگ! مرا ببخش بدانچه که می‌گویم. اما زرتشت یک جادوگر است و در پی نابودی تو و پادشاهی توست!
زرتشت من یک جادوگر است؟ باورکردنی نیست!


من باید اهورامزدا را باور داشته باشم. او نخواهد گذاشت که من شکست بخورم.


سرورم، او در خانه خویش، پنهانی به جادوگری می‌پردازد.
می‌دانم شما دروغ می‌گویید. نشان خواهم داد که هیچ راستی‌یی در گفتار شما نیست. کسی بفرستید تا خانه زرتشت را جستجو کند.


چه داری درباره خود بازگویی؟
ای خسرو نیک‌باور من، من بی‌گناهم!


نگهبانی که در پی دستور رفته بود، به زودی برگشت ...
سرورم، ما این‌ها را از خانه زرتشت یافتیم.
زرتشت مرا فریفت. ای ناسپاس تیره‌بخت!


آیا پس از این‌که زرتشت بیرون رفت، کسی به اندرون خانه او شد؟!
درود بر شما! باد هم نمی‌تواند بدون آگاهی من اندر شده باشد.


سرباز، پاسبان خانه زرتشت را فرابخوان!


ها ها ها .... چه رویداد شگفتی برای پیامبر بزرگ
اهورامزدای او اینک کجاست؟!


این برآیندها بسنده می‌کند. او را به زندان بیفکنید.


هفته‌ای پس از آن
چگونه‌ای اسب سیاه من، خوب هستی؟ از هنگامی که اسب‌یار آن را دیده، می‌گوید که پاهایش در زیر شکمش گرفته شده و هیچ کاری نمی‌تواند انجام دهد.


نه دوست من. چگونه می‌توانم به خوردن بیاندیشم، آن‌گاه که یار من نمی‌تواند بایستد؟!
درود بر شما برایتان خوراک بیاورم؟! سه روز است که چیزی نخورده‌اید!


شامگاه ...
درود بر شما! من نگاهبان زندان زرتشت هستم. او خواست به شما بگویم که می‌تواند اسب سیاه شما را درمان کند.
چرا پیش از این به یادم نیفتاد؟ او را به اینجا بیاورید.


ای زرتشت، تو واپسین بخت خود را برای بزرگواری خدای خود داری: اسب مرا درمان کن!
شاه گشتاسب، باور درست شما، اسب‌تان را درمان خواهد کرد. بسنده است اگر تنها مرا باور کنید و چهار خواسته را انجام دهید.


می‌خواهم همه خواسته‌های تو را بپذیرم. آن‌ها کدام‌اند؟


اسب سیاه وارد می‌شود.
ای گشتاسپ، نخست باید بپذیری که من فرستاده تنها خدای راستین هستم.
شما پیامبر راستین اهورامزدا هستید.
اکنون می‌دانم که نباید در مورد درستی شما بدگمان می‌شدم.


پای نخست اسب سیاه به فرّه زرتشت آزاد شده است.


ای اهورامزدا، پیرو خودت گشتاسب را بپذیر.


به زودی اسفندیار می‌آید.
ای اسفندیار، تو در سراسر پادشاهی، به دلیری‌ات نامدار هستی. پیمان بگذار که نیروی خود را برای نبرد در راه آیین درست به کار بری و پیغام خدا را به گوش مردمان برسانی.
من باورمند اهورامزدا هستم.


درود بر شما. پسر دلیر خود اسفندیار را بخوانید.


نگهبان! زرتشت ورجاوند را به بارگاه ببر.
ای گشتاسب شاه، با روادید شما، می‌خواهم که با شهبانویتان دیدار کنم.
ای اهورامزدا، دیگر پای اسب سیاه را هم درست کن!
زرتشت به راستی که بزرگ است.
من بزرگواری تو را شنیده‌ام ای زرتشت و باید برای پیروی راه خدا به خود ببالم.
ای شهبانوی گرامی، شما با داشتن شوهری خردمند و فرزندی دلیر، خجسته و فرخنده هستید.
با پیروی راه خدا، از او سپاسگزاری کنید.


نگاهبان را فرابخوانید
و اینک نگاهبان خانه مرا بخوانید و دگرباره ازو بازپرسید!


هنگامی که زرتشت به دادگاه بازگشت.
زیرا خواسته سوم نیز برآورده شده است.
دوست من زرتشت، پای سوم اسب سیاه هم باز شده است.


گشتاسب خشم‌آگین شده بود.
شما از سرزمین من رانده شده‌اید. اگر چشم بر هم بدوزید، سر خود را خواهید باخت!


هنگامی که اسب‌یار اندر شد.
درود بر شما، مرا پِ پِ پِ ببخش، با استخوان‌ها و جمجمه‌هایی که در خانه زرتشت نهاده شده بود، این آ آ آ آیین‌ها انجام گرفت.
راست بگو تا بخشوده شوی و اگر دروغ بگویی، جان خود را می‌بازی


درود بر شما! اسب سیاه!!


ای زرتشت، مرا ببخش که به تو گمان ناروا کردم؛ به درستی که تو و خدای تو بزرگ هستید.


سال‌ها پس
چه کسی می‌تواند باشد؟! بفرستید بیایند.
درود بر شما؛ چهار مرد در اسب‌خانه بیرون کاخ شما را می‌پایند. پرتو جامه‌های‌شان چشم مرا کور می‌کرد.


من خرداد هستم؛ فرجامی و رسایی Haurvatat
من بهمن هستم؛ اندیشه نیک! Vohu mano
من آذرگشسب هستم؛ آتش سپنتا Adar gushasp
من اردیبهشت هستم؛ داد و دهش درست Asha vahishta

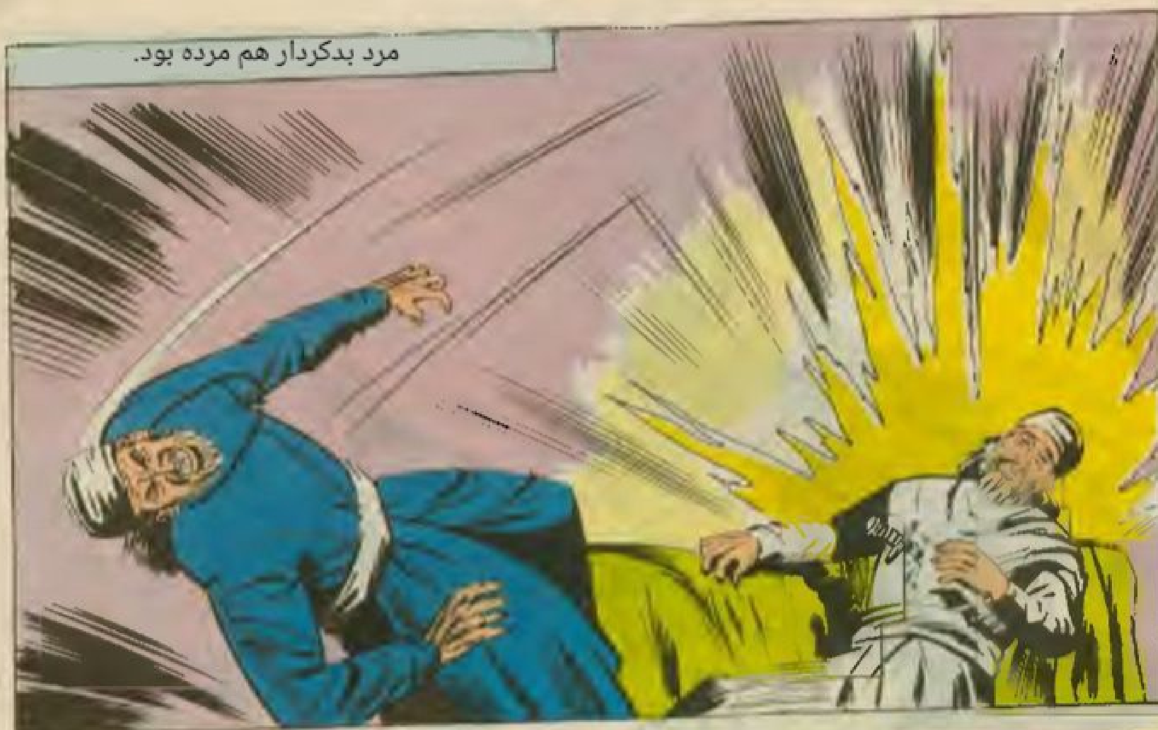

او را از همه گزندها
پاسداری کنید.
دین او را یکسره
بپذیرید.
زرتشت پیام‌آور اوست.
اندرزهای او را با
هوشیاری بشنوید.
ما فرشتگان
اهورامزدا هستیم
و زرتشت پیام‌آور
اوست.



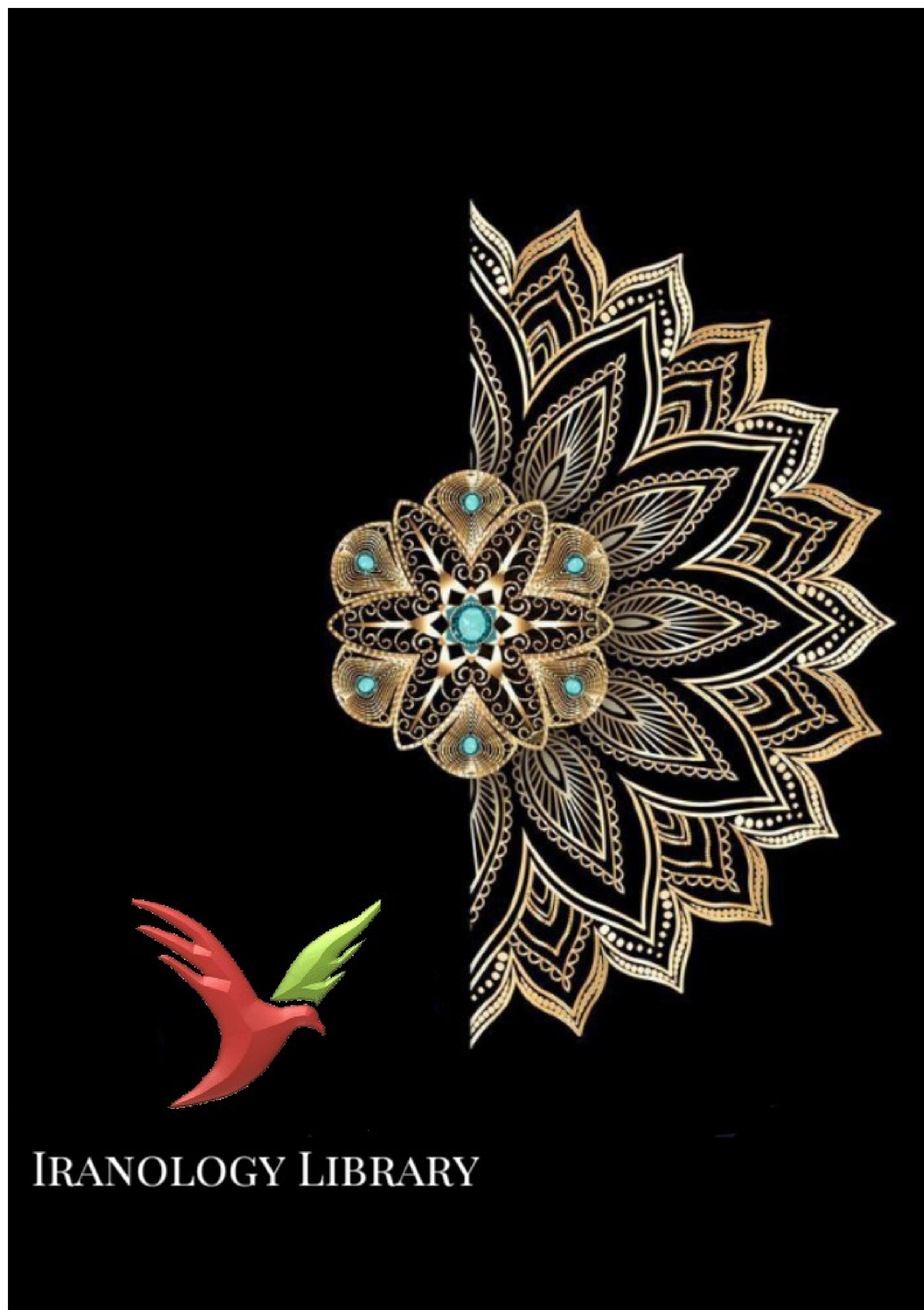

زرتشت و گشتاسپ نیایشگاهی برپا کردند برای
نگاهداری از آتش سپنتا که نشان اهورامزدا است.


هنگامی که زرتشت هفتادساله شد.


کشنده زرتشت، یک تورانی دادشِکَن
بود. اما پیش از زرتشت مرد ...


مرد بدکردار هم مرده بود.


زرتشت مرد؛ اما دینی که ۸۰۰۰ سال پیش او فراخوان می‌کرد، هنوز هم در دل هزاران کس زرتشتی هست و آن‌ها نیایش می‌کنند.


IRANOLOGY LIBRARY



IRANOLOGY LIBRARY